

صیجان نام کوسنی که در مدینه بوده و بهلوی آن درخت خرما بود که خرماهای غیر داشت
و آنرا خرماهای صیجانی گویند و بختین با آنک کردن که در فی الفایوس و در خرماهای غیر مدینه
از این ایش در وجه شصتیم صیجانی حدیث روایت کرده که جابر بنی ان بنی گفت که روزی
بودم بر سول صیجانی ات علیه و آله دست بست علی کرم ات و بجهت که در شصتیم بر کفای در
آن محل و فیاد بر او در کاین حدیث روایت است و این صیجانی است که در مدینه است
برین است بعد از آن که شصتیم بر کفای دیگران نیز فریاد نمود و گفت من محمد رسول الله است
و این علی و ای است پس حضرت انصافت که با بصره الومین علی کرم الله وجهه گفت
که این را صیجانی نام کن پس بر شصت آن محل از آن روز تا این نام **صیجان** با آنکه ملکیت
در مرق زین از او ترک عرب چین و موضعیت بکوفه و با سکن ریه **العلاء**
صیجان بالفتح و بفتحین و نشد و او را دانی و بحر می خوانی و میس کردن بگوید و وزیر
با و صبا **صیجان** بالفتح و شیار و بهوشیار شدن از سستی و دور شدن ابرو که در شصت
گوید که در شصتیم جز باطل **صیجان** بالفتح و معنیست که صیجک مانند کجک **صیجان** بالفتح
کردن و مایل شدن کلمات صیجک و مایل شدن اشیاء بفریب **صیجان** بالفتح صفا
و عدم تیرگی و عافیت و بفتح **صیجان** بالکسر و الفهم برادر ماری و بدری و این هم و منخ درخت
که با شایخ و دیگران یک تنه بر آمده باشد و بالفتح **صیجان** که میان دو کوه باشد یا سنگی
که میان دو کوه باشد **صیجان** بالفتح و سکون ما اسم فعل است یعنی امر یعنی خاشا
و **صیجان** مع الیای **صیجان** بالفتح و نشد با کوه که از زیر بازشده باشد و در کتب شصتیم
و اسخاران باین زمین کوش و نیز می سنه و جز آن و سردار قوم و طاعت استخوان کله
صیجان میل کننده از دمی بوجهی **صیجان** مع الیای **صیجان** بالفتح و در زیری ابر **صیجان** بالفتح بیان
کردن و با شصت هر دو در آن و دست با شصت کرم کردن و فریب دادن **صیجان** بالفتح
و دوست معانی و از غنیمت آنچه در پیش از غنیمت برای خود ایشا رکت و خالص آنچه

در بعضی جاها در روایتی است
که در بعضی جاها در روایتی است

صیجان نام کوسنی که در مدینه بوده و بهلوی آن درخت خرما بود که خرماهای غیر داشت
صیجان نام کوسنی که در مدینه بوده و بهلوی آن درخت خرما بود که خرماهای غیر داشت
صیجان نام کوسنی که در مدینه بوده و بهلوی آن درخت خرما بود که خرماهای غیر داشت

دانه کرم

و ناقص یا ریش **صیجان** حاذق و بفتح **صیجان** صیجان بالفتح و بفتح از خرماهای
عینه و در سیدان در فصل نون که در شصت **صیجان** بالفتح جمع صیجان و به آن آن
در فصل نون که در شصت **صیجان** بالفتح جمع صیجان و به آن آن
بیشتر آمده و بفتح ناقص **صیجان** بالکسر بر دو صفا و در سکون عزه اول اصل معدن
و کثرت نس و برکت آن **صیجان** بالفتح و شصت **صیجان** بالفتح و شصت **صیجان** بالفتح
صیجان بالفتح و مایل شدن کلمات صیجک و مایل شدن اشیاء بفریب **صیجان** بالفتح صفا
و عدم تیرگی و عافیت و بفتح **صیجان** بالکسر و الفهم برادر ماری و بدری و این هم و منخ درخت
که با شایخ و دیگران یک تنه بر آمده باشد و بالفتح **صیجان** که میان دو کوه باشد یا سنگی
که میان دو کوه باشد **صیجان** بالفتح و سکون ما اسم فعل است یعنی امر یعنی خاشا
و **صیجان** مع الیای **صیجان** بالفتح و نشد با کوه که از زیر بازشده باشد و در کتب شصتیم
و اسخاران باین زمین کوش و نیز می سنه و جز آن و سردار قوم و طاعت استخوان کله
صیجان میل کننده از دمی بوجهی **صیجان** مع الیای **صیجان** بالفتح و در زیری ابر **صیجان** بالفتح بیان
کردن و با شصت هر دو در آن و دست با شصت کرم کردن و فریب دادن **صیجان** بالفتح
و دوست معانی و از غنیمت آنچه در پیش از غنیمت برای خود ایشا رکت و خالص آنچه

صیجان نام کوسنی که در مدینه بوده و بهلوی آن درخت خرما بود که خرماهای غیر داشت

صیجان نام کوسنی که در مدینه بوده و بهلوی آن درخت خرما بود که خرماهای غیر داشت